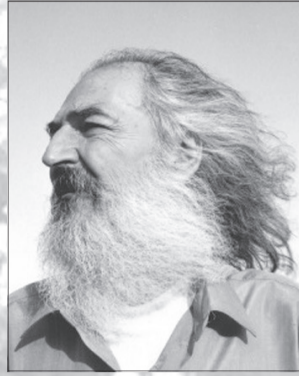


حدود جوانی

☑ دکتر لطفعلی کریمی

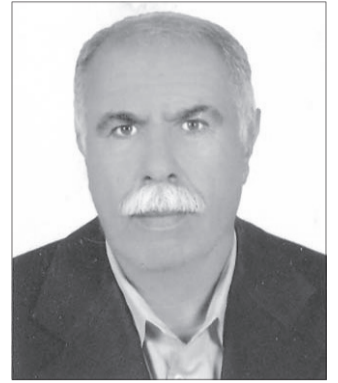
مه بودم
گل بودم
آواز شبانگاهی بلبل بودم.
می فشانیدم نور
می تراویدم عطر
می رباییدم دل.
در مجمع اخگرها
در بین همه گل‌ها
در خیل سحرگاہی بلبل‌ها
روشن‌تر
خوشبوتر،
خوشخوان‌تر و تک بودم.
پر از رنگ
پر از شکل
از کبر تہی
از جسم برون
سونات جنون بودم.
از شاخه نازک‌تر
از غنچه خندان‌تر
از برگ‌گی لرزان‌تر
بیزار از غم بودم.
خوش بودم
چون آهو می‌جستم،
چون قویی بر امواج،
چشمان را با رؤیا
- می‌بستم.
مه آمد
ناگهان اطرافم ابری شد
بکباره افسردم.
در حین تکوینم:
دستی چید،
برق آسا پژمردم.
اینک هان!
ای گلچین!
بشنو تو آوایم
مفکن تو از پایم
تا رویم در هر جا
تا باشم با گل‌ها
تا شویم چشمان را،
با نور اخترها.
تا پیش از تاریکی
ره یویم، ره یابم
و به نوری، عطری، آوازی
زندگی را به نشاط آرایم.



از گلوی روستا

☑ حسن اجتهادی - سال ۴۹

روی ایوان روبروی روستا
خیره‌ام بر های و هوی روستا
می‌رود تا عمق دهلیز غروب
با غمی مرموز بوی روستا
مردها با دسته‌ای از گل‌ها
بگذرند از پای کوی روستا
نای صحراها نوای خستگی است
چشم‌ها در جستجوی روستا
از نشیب دره‌های وهمناک
می‌خرامد شب به سوی روستا
دشتیان پیر صحراهای دور
با چراغ کورسوی روستا
دختری با دیدگانی راز خیز
نوعروس فتنه جوی روستا
مثل گل‌های شقایق در غروب
می‌نشیند پای جوی روستا
در اتاق گرم و خوب کدخدا
عده‌ای در گفتگوی روستا
کدخدا می‌گوید از مردانگی
تا نریزد آبروی روستا
عاقبت دست افق پس می‌زند
پرده‌ی شب را ز روی روستا
باز گل‌بانگ لطیف سادگی
می‌تراود از گلوی روستا
پشت پرچین‌ها شراب آفتاب
نرم رقص در سبوی روستا
جلوه‌های عشق را له می‌کند
شهر خشم‌آگین هووی روستا



قبله دل

☑ محمدحسن جوکار

می‌وزد یاد علی از نام زیبای غدیر
نورباران می‌شود دل از تمنای غدیر
سرزمین عشق این خاک شقایق پرور است
کربلا جاری است در عطر نفس‌های غدیر
این دیار خلوت آینه‌های آشناست
دیده گل می‌بارد از شوق تماشای غدیر
ترجمانی از زلال بی‌نهایت هست و نیست
هیچ دریا هیچ اقیانوس همتای غدیر
رمز عشقست این که می‌آید به گوش و جان ما
از نوای جاری صحرا و آوای غدیر
بر که‌ی نور است نور بی‌زوال سردی
غرقه نوریم از نور تولای غدیر
قبله مردان عاشق قبله مردان مرد
قبله هر دل که می‌سوزد ز سودای غدیر
امتداد این یم جوشنده دشت کربلاست
کربلا گل می‌کند در متن پویای غدیر
دیده دل را به حیرت می‌کشاند دم به دم
شوق پرواز و شرار عشق و غوغای غدیر
بذر گل می‌کارد اینجا دست‌های سبز عشق
تا بروید لاله‌های سرخ فردای غدیر
تشنگان را جرعه از جام ولایت می‌دهد
جرعه‌هایی از زلال ناب زیبای غدیر
دست‌های ما و دامان کرامت‌های او
روی ما و درگه والای مولای غدیر
حرمت ما عزت ما دولت ما از علی ست
نیست ما را حرمتی جاوید منهای غدیر
تا همیشه سبز می‌ماند «جوکار» این دیار
تا همیشه تا همیشه نام زیبای غدیر



وابسته‌ات خواهم شد

☑ سعید پورزاد

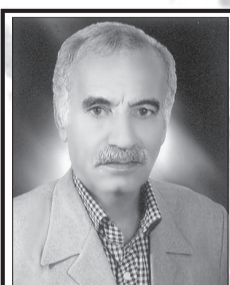
آلوده‌ی زخم نگاه خسته‌ات هستم
باور بکن بدجور من وابسته‌ات هستم
باید قدم زد... زیر نور ماه عاشق شد!
حالا که بغض سایه‌ی نشکسته‌ات هستم
بر انزوای این اتاق خسته عادت کن
من درب‌های چارچوب بسته‌ات هستم
باید ببوسم قاصدک را چون تو می‌خواهی
بی‌اختیارم! آه من وابسته‌ات هستم
باید بدانی: زندگی مانند خط چین است
وقتی که من خط کج پیوسته‌ات هستم
مثل کبوتر جلد چشمان تو باید شد
ختم کلام این است: من وابسته‌ات هستم



برزخ خاطر‌ها

☑ ساره غلامان

هرگز فراموش نمی‌شوی
تایه‌ها عبور می‌کنند و تمام می‌شوند
به سقف خاطرات خیره می‌شوم
- بی‌دلیل
من مانده‌ام و
درد تکراری
اما تو چه ساده
از دنیای من
- گذشتی
حال مانده‌ام
در برزخ خاطر‌ها
□
با اندوه درونم چه کنم



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر